

مبانی اندیشه انتقادی ماکس وبر

□□ دکتر عباس منوچهری

استادیار علوم سیاسی - دانشگاه تربیت مدرس

بخش اول: مبانی اندیشه اجتماعی - سیاسی
ماکس وبر

چکیده

تاکنون از ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) با عناوینی چون «مارکس بورژوازی»، «لیبرال بدبین»، «اندیشمند شکاک»، «متفکر ناامید»، «نابغه دوران»، «جامعه‌شناس فردگرا» و غیره نام برده شده است. اما یکی از مهمترین ابعاد تفکر وی، یعنی بُعد انتقادی آن، عموماً از سوی مفسران و شارحان آثارش چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است. در این اواخر، یورگن هابرماس، اندیشمند نامی معاصر، تلاش قابل ملاحظه‌ای در بازسازی انتقادی اندیشه وبر کرده است. اما وی نیز اشاره چندانی به انتقادی بودن خود وبر ندارد. میشل فوکو در ارائه نظریات انتقادی فرامردن خود بطور جدی از آراء وبر بهره برده است. پرداختن به این پرسش که چرا عناوینی غیر از «انتقادی» به وبر داده شده، موضوع اصلی این نوشتار نیست. بلکه، آنچه مورد نظر است استخراج و بررسی جنبه‌هایی از تفکر وبر است که با وضوح کامل به نقد برخی از خصوصیات جامعه مدرن می‌پردازد.

مقدمه

ماکس وبر در سال ۱۸۶۴ در فرایبورگ آلمان چشم به جهان گشود. دوران زندگی وی مصادف با عصر شکوفایی فکری - فرهنگی آلمان بود. او با اندیشمندانی چون نیچه، پلانک و انیشتین همعصر بود. وبر زندگی علمی خود را با مطالعه حقوق آغاز کرد و در سال ۱۸۹۱ در بیست و هفت سالگی به مقام استادی دانشگاه رسید. چند سال بعد، با توجه به عمق مطالعات اقتصادی‌اش، به استادی کرسی اقتصاد در دانشگاه فرایبورگ منصوب گشت. وی از سال ۱۸۹۷ تا سال ۱۹۰۱ دچار پریشانی روحی بود و سپس به مدت ۱۵ سال از تدریس خودداری کرد. او فقط سه سال آخر عمر را در وین و مونیخ به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۱۹ در اثر بیماری درگذشت.^۲

گذاشت.

۲- برخلاف تصور پوزیتیویستها، امکان ندارد کسی در علوم فرهنگی بتواند از علوم طبیعی پیروی کند و درصدد کشف «قوانین» کلی برآید.

۳- فصل ممیز «علوم فرهنگی»، ویژگی روحی (درون وجودی) آنهاست و در جامعه و تاریخ میبایست «روح» نهادها، اساسی دانسته شود.^۷

دیلتای، نظریه پرداز اصلی در این نگرش، معتقد بود که علوم بایستی با اتکاء به موضوع مورد نظر خود به دو قسم اصلی یا دو قلمرو موضوعی، یعنی قلمرو «طبیعت»، و قلمرو «ذهن-تاریخ»، تقسیم شود.^۸ وی وجوه افتراق علوم طبیعی و علوم فرهنگی را در سه چیز می دانست:

۱- رشته تحقیق

۲- نوع تجربه

۳- نگرش محقق

دیلتای معتقد بود که برخلاف علوم طبیعی که در آنها معرفت منشاء خارجی دارد، در علوم فرهنگی معرفت از طریق سلوک درونی، تجربه باطنی و درک زنده کسب می شود. برای ساختن دنیای علوم طبیعی انسان باید خود را تا جایی که می تواند از صحنه بیرون بکشد و بر حسب روابط میان مکان، زمان، ماده و حرکت، درکی انتزاعی از طبیعت کسب کند؛ اما وقتی به دنیای تاریخ و فرهنگ، یعنی عینتهای دورنمایه انسان توجه شود، وضع فرق می کند. در اینجا روابط تجدید شده با محیط اجتماعی بسیار اهمیت دارد و موضوع اصلی نفوذ به درون است.^۹ دیلتای همچنین تأکید داشت که کافی نیست بگوئیم علوم فرهنگی با نوعی درون فهمی که حاصل تجربه ناشی از همدلی و سازگاری است سروکار دارد. مهم این است که بدانیم پژوهنده برای موفقیت در فهم فرهنگ بشری نیازمند گذار از چه مراحل ذهنی می باشد.^{۱۰}

۲- تاریخ نگاری اقتصادی

نگرش تاریخی وین، به ظاهر اساساً متأثر از مکتب تاریخ نگر دو تن از استادان بزرگ او، یعنی ویلهلم روش (Rosche) و ک. کنیس (Knies) می باشد. در مکتب این دو دانشمند، اقتصاد، حقوق، فلسفه، و حتی جامعه شناسی در قالب تاریخ، مطالعه و تدریس می شد. مکتب اقتصادی کنیس و روش کمابیش سراسر حوزه علوم اجتماعی را در برمی گرفت و پیروان آن سخت به داوریهای اخلاقی و کاربردهای عملی پایبند بودند.^{۱۱} این مکتب تعلقات سیاسی عمیقی داشت و به شدت درگیر اصلاحات اجتماعی در آلمان آن زمان بود. گرچه وین تحت تأثیر این مکتب و جهت گیری تاریخی آن بود، انتقاداتی نیز بر آن وارد کرد و در مقابل بر صحت و اعتبار برخی از تعالیم نظری اقتصاددانان کلاسیک انگشت گذاشت.

ب - متدلوزی و بر

از نظر متدلوزیک، و بر با دو جریان در تلاقی بود، از يك سو با آراء پوزیتیویستی و از سوی دیگر با قواعد و موازین ایدالیسم.^{۱۲} در ارتباط با پوزیتیویسم، و بر تأکید داشت که تبیین مبتنی بر «قوانین کلی» و «تفسیر

افکار و بر اثر عمیقی بر اندیشه اجتماعی گذاشته است. در سال ۱۹۲۳، Melchior Paly يك مجموعه دوجلدی درباره وی در آلمان منتشر کرد که در آن مقالاتی از چندتن از دانشمندان صاحب نام آلمانی به چاپ رسیده بود. در خارج از آلمان، افکار و بر ابتدا بوسیله تالکوت پارسونز و سپس الفرد شوٹس مطرح گردید. پارسونز آراء و بر را با تعابیر خاص خود به خدمت کارکردگرایی ساختاری گرفت. شوٹس نیز با بکارگیری متدلوزی و بر نوعی نگرش پدیدارشناسانه (Phenomenological) در جامعه شناسی ارائه کرد که در دنیای آنگلساکسون نفوذ بسیار یافت.^۳ تأثیر افکار و بر بر آثار کارل مانهایم اندیشمند معروف نیز از خلال آثار وی کاملاً مشهود است. مطالعات مانهایم در زمینه محافظه کاری شدیداً متأثر از روشهای و بر می باشد و کتاب وی، «انسان و جامعه در عصر بازسازی» (۱۹۴۰)، اساساً و بری است.^۴ در سال ۱۹۴۷ پارسونز و هندرسون بخشهایی از «اقتصاد و جامعه» و بر را تحت عنوان «نظریه سازمان اجتماعی - اقتصادی» ترجمه کردند. يك سال بعد Gerth و Mills در تلاشی متفاوت دست به ترجمه و انتشار مجموعه ای از نوشته های مختلف و بر در زمینه جامعه شناسی تحت عنوان From Max Weber: Essays in Sociology زدند. در آغاز دهه شصت نیز R. Bendix در کتابی تحت عنوان Max Weber: An Intellectual Portrait به تشریح آراء و افکار و بر پرداخت.

در دهه هفتاد، پس از يك دهه رکود، يك تجدید حیات ناگهانی در مطالعات مربوط به و بر رخ داد. این تجدید حیات با کتاب ولفگانگ شلوفتر در زمینه «سیادت بوروکراتیک در جامعه نوین» آغاز شد.^۵ در سالهای اخیر نیز با رشد دیدگاه «فرامدرنیته»، توجه به و بر افزایش یافته است.

الف - زمینه های فکری و بر

مبانی افکار و آراء و بر را می توان در ارتباط با شرایط فکری در آلمان زمان وی، بویژه در زمینه معرفت شناسی و تاریخ اقتصادی، بررسی کرد.

۱- زمینه های معرفت شناسی

ایده های معرفت شناختی و بر در چارچوب مناظرات روش شناختی، که صاحب نظران آلمانی را در اواخر قرن ۱۹ از هم جدا کرده بود، بهتر قابل درک است. در آغاز دهه هفتم قرن نوزده، مکتبی به نام نوکانتی در آلمان رشد و گسترش یافت که عمده ترین ویژگی آن قائل شدن فرق بین علوم طبیعی و معرفت اجتماعی بود. از مهمترین اندیشمندان این جریان فکری می توان به ویندلبانند، ریکرت، زیمل و دیلتای اشاره نمود.^۶ پرسش اصلی این اندیشمندان این بود که آیا باید، آنگونه که پوزیتیویستها مدعی بودند، علوم انسانی براساس علوم طبیعی شبیه سازی شود یا اینکه باید کاملاً مستقل تلقی گردد. در پاسخ به این سؤال، نتایج زیر مورد تأکید قرار گرفت:

۱- بین جهان پدیدارها و عالم انسانی شکافی پرنشدنی وجود دارد و بایستی میان علم طبیعت و علوم انسانی - تاریخی - اجتماعی فرق

معنایی» و «کفایت علی» می‌باشد. خود و بر این روش را روش «غایت‌گرا» (Teleologisch = Teleological) نامیده و در بکارگیری آن از «انواع خالص» استفاده کرده است.^{۱۹}

«نوع خالص» دومین عنصر متدلوزی و بر است. منظور از آن این است که عالم اجتماعی باید «غیر واقعیتی را بسازد که غیر مبهم، دقیق و کاملاً انتزاعی باشد تا بتوان از طریق آن واقعیتی را که مبهم، ناپایدار و بطور اغفال‌کننده‌ای ملموس است درک کرد».^{۲۰} شناخت واقعیت از طریق مقایسهٔ مصادیق عینی با «انواع خالص» ممکن می‌گردد، بنابراین می‌توان گفت که «نوع خالص» نماد ذهنی مطلق از موارد و مصادیق عینی است. مقولات و مصادیقی چون «روحیهٔ سرمایه‌داری»، «بوروکراسی»، «جذب» و «عقلانیت»، همگی از دید و بر نمونه‌هایی از «نوع خالص» است؛ یعنی می‌توان از آنها قالبی ذهنی ساخت که تمامی ویژگیهای ممکن مقولهٔ مورد نظر را در خود داشته باشد. «نوع خالص» با تشدید یکجانبهٔ یک یا چند دیدگاه و با ترکیب پدیده‌های عینی و منفرد ساخته می‌شود، سپس برحسب همان دیدگاه‌های تشدید شده به صورت یک ساختار یکپارچه سامان می‌گیرد.^{۲۱} لکن، «نوع خالص» برای و بر فی نفسه هدف نیست، بلکه یک وسیله است؛ وسیله‌ای که باید از آن برای درک اهمیت فرهنگی وقایع، در تمایز با صرف ثبت وقوع آنها، استفاده کرد.^{۲۲} در ارتباط با ریشه فکری «نوع خالص»، شاید بتوان گفت که سرمنشأ آن در این باور کانتی نهفته است که هرگز نمی‌توان واقعیات را دقیقاً و تماماً به قلمرو شناخت درآورد. امر واقع، از نظر و بر، همیشه وجهی از وجوه ماهیت خود را از شناخت ما دور نگه‌میدارد. آنچه در بطن واقعیت است دست نیافتنی باقی می‌ماند و فقط وجوهی از آنچه هست به درک ما می‌آید. «نوع خالص» هرگز با واقعیت علمی مطابقت کامل ندارد، بلکه همیشه حداقل یک گام از آن فاصله دارد. «نوع خالص» بر پایهٔ برخی از عناصر واقعیت ساخته می‌شود و یک کل منطقی دقیق و منسجم را می‌سازد که هرگز نمی‌توان آن را در واقعیت پیدا کرد. «انواع خالص» ماهیتاً قراردادی هستند. آنها نه مثل مفاهیم هگلی و افلاطونی واقعیت را در خود دارند، و نه از موضوع هنجاری برخوردارند. نکته مهم این است که در ساختن «انواع خالص» بایستی حداکثر استفاده از اطلاعات عینی مربوطه بشود تا بیشترین حد ممکن وضوح مفهومی حاصل شود. «انواع خالص»، اگر به کمک نگرش تطبیقی به کار گرفته شوند، امکان تعمیم بخشیدن را به وجود می‌آورند. اما اگر برای یک مورد خاص به کار روند، صرفاً امکان شناخت همان مورد را فراهم می‌سازند.^{۲۳}

بنابراین، «انواع خالص» صرفاً نقشی ابزاری (Instrumental) دارند و مقصود از بکارگیری آنها سنجش میزان جدائی بخش خاصی از واقعیت عینی و الگوی ساخته شده «نوع خالص» است، و نه ارائه مستقیم واقعیت. به عبارت دیگر، مفاهیم نوعی - خالص مفاهیمی تجسمی (Perspectival) هستند.^{۲۴} با این خصوصیات، «نوع خالص» قالبی ذهنی است که می‌تواند ابزار سنجش و شناخت چندوجهی امور، روابط، و ساختارها باشد. نزدیکی و دوری واقع امر، این قالبها، میزانی است برای فهم بیشتر ماهیت آنها.

سومین عنصر روش و بر «نگرش ارزشی» است. و بر در بکارگیری این مفهوم مدیون ریکرت (Rickert) است. به نظر ریکرت، در چگونگی

موردی، هر دوروشهائی مشروع و در واقع مکمل یکدیگر است. وی بارها نظر آگوست کنت در مورد طبقه‌بندی علوم و اتکاء علوم اجتماعی بر علوم طبیعی را رد کرد و معتقد بود که هر علمی به این علت که اصول خودش را دارد مستقل است و هیچ علمی نمی‌تواند برای دیگر علوم به صورت الگو درآید. بحث اصلی او در مقابل ایدالیستها این بود که بین جهان بشری و عالم طبیعی تفاوت بنیادینی وجود ندارد. و بر معتقد بود این استدلال که دنیای آدمی دنیای آناست و تحلیلهای علت و معلولی و قوانین طبیعت در آن کاربرد ندارد، بی‌جهت مطلب را پیچیده کرده است. به نظر و بر، نه پوزیتیویستها و نه ایدالیستها هیچیک معانی اصطلاحاتی چون «قانون»، «علت»، «عینیت» و «ارزش» را درست نفهمیده‌اند.^{۲۵} در مورد بکارگیری تبیین علی در علوم فرهنگی، و بر به این نتیجه رسید که: «بالاترین کاری که می‌توان به یاری تبیین علی انجام داد تشخیص عاملی است که اگر نادیده گرفته شود تفاوت حتمی و قطعی در توالی رویداد پدید خواهد آورد. به عبارت دیگر، از نظر و بر باید عاملی را یافت که اگر از تفکر حذف شود وقوع رویداد مورد نظر متصور نباشد. وی این روش را روش تحلیلهای «فرضی» (Hypothetical) نامید.^{۲۶} متدلوزی و بر اساساً شامل چهار عنصر است: «تفهم»، «نوع خالص»، «نگرش ارزشی» و «نسبیت متدلوزیک». از نظر و بر، «تفهم» عبارت از این است که «باید خوبستن را به جای عامل یا عاملان در تاریخ یا جامعه گذاشت و بدین ترتیب عمل تاریخی یا اجتماعی را از درون احساس کرد».^{۲۷} به بیان دیگر، «تفهم» حرکتی است از برون به درون. از لحاظ متدلوزیک، ضرورت تفهم در این نکته نهفته است که «ذهنیت» (subjectivitat = Subjectivity) عنصری از واقعیت اجتماعی است که قابل مطالعه می‌باشد. وی معتقد بود که برخلاف علوم طبیعی که در آن شیئی طبیعی در فرآیند دانش علمی ساخته می‌شود، در روش تفهمی «شیئی در چشم انداز ما ظاهر می‌گردد».^{۲۸} یک مورد بسیار بارز از بکارگیری روش تفهمی در رساله اخلاق پروتستانی و بر قابل مشاهده است. وی در ابتدای این رساله نوشته است: «باید تلاش کرد تا به درون ویژگیهای خاص و تفاوت میان دنیای عظیم اندیشه‌های مذهبی، که از نظر تاریخی در شاخه‌های مختلف مسیحیت وجود داشته، نفوذ کنیم».^{۲۹} و بر برخلاف پیشینیان خود در آلمان، قائل به «آمیزش تفهم با تحلیلهای شبه-پوزیتیویستی» بود. به گفتهٔ وی «پیش از آن که بتوان حتی بدیهی‌ترین تعبیر را تبیینی قابل فهم و معتبر محسوب داشت، باید به روشهای معمول علی، مهار تفهم را در دست گرفت».^{۳۰} منظور و بر این است که در نهایت بایستی از تبیین علی برای درک صحیح انگیزه و معنی درونی یک کنش بهره گرفت. به نظر او این امر با اتکاء به تجربه شخصی و از طریق ایجاد رابطهٔ علی بین ابزارهای مورد استفاده و هدف مورد نظر ممکن می‌گردد. در توضیح این مطلب، و بر به دو مقولهٔ «کفایت معنایی» و «کفایت علی» اشاره کرده است.

«کفایت معنایی» به معنی تفسیر ذهنی یک جریان کنشی منسجم (تا جایی که چنین جریانی مشتمل بر یک مجموعهٔ رایج معنایی باشد) است. چنین تفسیری مبتنی است بر شیوه‌های عادی تفکر و احساس ما. از سوی دیگر، «کفایت علی» به این معناست که طبق تعمیمات حاصل از تجربه، رشته‌ای از وقایع همیشه به یک شکل صورت می‌پذیرد. بنابراین تفسیر علی صحیح یک کنش عینی مستلزم «کفایت

بیش تک - عامل نگرى ایدالیستی به جای ماتریالیسم جبری احتراز نموده و می‌گوید: «هدف من این نیست که يك تفسیر علی روح گرایانه تک بعدی از فرهنگ و تاریخ را جایگزین يك تفسیر علی مادی گرای تک بعدی نمایم. این دو بایستی زمینه ساز تحقیقات باشند نه نتیجه آن.»^{۲۷} در مجموع، روش شناخت و بر دارای ابعاد اصلی زیر است:

۱- کنشهای بشری تابع قواعدی نیست که بر جهان طبیعی حاکم است.

۲- روش علمی، چه در مطالعه اشیا (وروابط آنها) و چه در مطالعه انسانها (و روابط آنها)، همیشه با تجرید و تعمیم پیش می‌رود.

۳- برخلاف اشیا، انسان را تنها می‌توان در تجلی‌های خارجی اش، یعنی از طریق رفتار و انگیزش‌های حاکم بر رفتارش، درک کرد.

۴- منشاء تفاوت میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی در تفاوت مقاصد پژوهشگران است نه در کاربردی نبودن روشهای تعمیمی و علمی در بررسی کنش اجتماعی.

۵- فراوانی داده‌ها، چه در طبیعت و چه در تاریخ، چندان است که تبیین تام در هر يك از این قلمروها را محکوم به شکست می‌نماید. هم علم طبیعت و هم علم اجتماع باید واقعیت را از جنبه‌های گوناگون تجربه کند و از همین روی همیشه ناچار به گزینش است.

۶- هیچ تحلیل علمی مطلقاً «عینی» از فرهنگ یا «بدیده‌های اجتماعی» وجود ندارد، زیرا نوع مسئله و سطح تبیین آن به ارزشها و علائق خاص تحقیق کننده بستگی دارد.^{۲۸}

ج - موضوعات اساسی در آثار وبر

در آثار وبر چهار موضوع اساسی به چشم می‌خورد که در ارتباطی ارگانیک با یکدیگر قرار دارند. این چهار موضوع عبارتند از: «عقلانیت»، «اخلاق پروتستانی»، «بوروکراتیزه شدن» و «کاریزما».

۱- عقلانی شدن (Rationalization)

مفهوم «عقلانی شدن» بسیار پیچیده است. بنابراین پیش از ارائه هرگونه تعریف دقیق و مشخص از آن، باید به چند نکته اساسی اشاره کرد:

اول اینکه از نظر وبر مفهوم عقلانیت مفهومی نسبی است: «آنچه از يك نقطه نظر عقلانی است ممکن است از نقطه نظر دیگر غیر عقلانی باشد.»^{۲۹} بنابراین، اصلی‌ترین کار، تبیین «ژنتیک» و ویژگیهای عقلانیت غربی، و در همین چارچوب، عقلانیت غرب در دوران جدید می‌باشد.^{۳۰} نکته دوم اینکه، از نظر وبر «کنش عقلانی» يك مدل علمی است و نه هنجار ارزشی، بدین معنا که وی با ساختن «نوع خالص» کنش عقلانی درصدد تبیین وقایع و واقعتهای تاریخی - اجتماعی است، نه قضاوت در مورد آنها. به تعبیر وی، «کنش عقلانی» کنشی است که سعی در تسلط بر امور پیرامون دارد. نکته سوم اینکه، وبر هرگز به عقلانیت از دید فلسفی ننگریسته است. برای وی تاریخ، آنگونه که «ایدالیسم عینی» هگل یا «ماتریالیسم تاریخی» مارکس بیان می‌کند، «عقلانی» نیست. از نظر او هیچ رابطه تاریخی مشخصی بین حقیقت و نیکی وجود ندارد.^{۳۱} برای وبر، «عقلانیت» به هیچ وجه بیانگر وجود دورنمای تاریخی

● ماکس وبر، بعنوان يك دانشمند اجتماعی، با تلخکامی خاصی به چشم انداز جامعه مدرن می‌نگریست. اسارت انسان در «قفس آهنین» سازمانهای بوروکراتیک مدرن و نیز سرخوردگی آدمی در فضای خالی از باورهای اغناء کننده جامعه مدرن عمیقاً ذهن وبر را مشغول داشته بود. امروز نیز که همه جا سخن از «فرا - مدرنیته» است، نام وبر در کنار نام نیچه به چشم می‌خورد.

● مفهوم امروزی عقلانیت بیش از هر چیز در مقوله «پیشرفت علمی» متجلی است. اما نکته مهم این است که انسان مدرن لزوماً معرفت بیشتری درباره جریانهای پیرامون خود، در مقایسه با انسان بدوی، ندارد. تنها تفاوت در این است که امروز باور داریم هر زمان که اراده کنیم می‌توانیم به دانستنی‌های مورد نیاز دست یابیم. ولی آیا این موضوع در مورد «معنای زندگی» هم صدق می‌کند؟

تبیین تاریخ، دانشمند علوم فرهنگی برخلاف روشهای پوزیتیویستی، قائل به انتخاب می‌شود و با این انتخاب که جنبه ذهنی دارد، تصمیم می‌گیرد که کدام يك از جوانب واقعیت اجتماعی را جدا از دیگر جنبه‌ها برای بررسی و فهم برگزیند. ریکرت معتقد بود که چنین انتخابی ضرورتاً باید بر پایه نظام ارزشی شخص پژوهنده، که از موقعیت تاریخی وی نشأت می‌گیرد، صورت پذیرد.^{۳۲} بنابراین، نگرش ارزشی متضمن این نکته است که انتخاب موضوع در مطالعات اجتماعی توسط ایستارهای ارزشی معینی هدایت می‌شود که مربوط به انتخاب ذهنی شخص محقق است و هر پژوهشگری ناچار بر اساس نگرش ارزشی خویش به چنین گزینشی دست می‌زند. لکن برخلاف ریکرت، وبر «نگرش ارزشی» را از «داوری ارزشی» (Werturteil) متمایز می‌کند. زیرا، از نظر وبر، درحالی که در «نگرش ارزشی» صرفاً انتخاب موضوع تحت تأثیر قرار می‌گیرد، در «داوری ارزشی»، داده‌ها و یافته‌های محقق تحت تأثیر ایستارهای ارزشی وی قرار می‌گیرد. از نظر وبر، «نگرش ارزشی» اجتناب‌ناپذیر است، درحالی که پرهیز از «داوری ارزشی» ضروری است.^{۳۳}

عنصر چهارم در روش وبر «نسبیت متدولوژیک» یا «نفی عامل مسلط» است. وی برخلاف بسیاری از جامعه‌شناسان غربی تجربه غرب را محور مطالعات خود قرار نداد. او پس از مطالعه تمدنهای متعدد به ویژگیهای اروپا توجه کرد و برخلاف نظریه‌هایی که ویژگیهای اروپا را به دیگر تمدنها تعمیم می‌دهند با اتکاء به مطالعات وسیع خود درباره تمدنهای غیر اروپائی، نهایتاً به این نتیجه رسید که بایستی تجربه سرمایه‌داری مدرن را صرفاً در چارچوب فرهنگ و تاریخ غرب شناخت. به نظر او، سرمایه‌داری مدرن تجربه یگانه‌ایست که تحت شرایط کاملاً ویژه‌ای امکان شکل‌گیری یافته و بنابراین نباید آن را به جوامع دیگر تعمیم داد. وبر همچنین در متدولوژی خود از جایگزین کردن

پروتستانی نیز تأثیر پذیرفته است. وبر همچنین می‌افزاید که گرچه خوی سرمایه‌داری در مقطع آغازین عصر نوین نقش مؤثری در جهت‌گیری تاریخ اقتصادی - اجتماعی غرب داشته است، اما امروزه دیگر جایی در نظام اقتصادی ندارد. در عوض، سرنوشت سرمایه‌داری و عقلانیت با نظام «بوروکراتیک» جدید همساز شده است.^{۳۷}

۳- «بوروکراتیزه شدن» (Bureaucratization)

گرچه وبر تعریف خاصی از بوروکراسی ارائه نکرده است، اما تعبیر کلی وی این است که بوروکراسی شکل سازمانی اداره عقلانی امور می‌باشد. برطبق این تعریف، بوروکراسی در طول تاریخ در جوامع و تمدنهای گوناگون به شکلهای مختلف وجود داشته است. لکن، «تکوین اشکال مدرن سازمانی در تمامی حیطه‌ها، از جمله دولت، کلیسا، ارتش، احزاب، اقتصاد و اتحادیه‌های اختیاری و غیره، تکوین و فزونی مداوم اداره بوروکراتیک می‌باشد.» در بررسی مقوله بوروکراتیزه شدن، وبر به این نتیجه رسید که در طی قرن شانزدهم کارمندان کارآزموده اروپا توانستند در زمینه‌های مالی، نظامی و قضایی بر امور مهم غلبه کنند.^{۳۸}

بوروکراتیزه شدن، از نظر وبر، یک مکانیسم اجتماعی است که کارائی را به حداکثر می‌رساند. اما، بوروکراتیزه شدن بخشی از فرآیند کلی عقلانی شدن و جدائی انسان از ابزار تولید نیز می‌باشد.^{۳۹} در مجموع می‌توان گفت که برای وبر بوروکراسی تجلیگاه غلبه «عقلانیت ابزاری» بر زندگی انسان مدرن است. وی این غلبه را به معنی سلب اختیار افراد از سرنوشت خویش می‌داند. به نظر او، بوروکراسی همچون «قفس آهنینی» انسان را برگرفته است و از آن هیچ گریزی نیست. تنها نیروئی که شاید بتواند حصارهای عقلانیت بوروکراتیک را در هم شکند، نیروی «کاریزما» است.

۴- کاریزما

به عقیده وبر، «کاریزما» به معنی صفتی فوق العاده در یک شخص است. این صفت ممکن است واقعا وجود داشته باشد، یا ادعا شود یا وجود آن صرفاً فرض شود. معنی لغوی «کاریزما»، عطیه الهی است و منشأ کلیسایی دارد. «کاریزما» نقطه مقابل عقلانی شدن است، چه در مفهوم و چه در معنا. «کاریزما»، بدین معنی، غیر عقلانی است و «با کردار ضابطه‌مند بیگانه است و بنابراین نیروئی است که در تاریخ خالق ارزش است.» بنابراین، شخصیت «کاریزمائی» شخصیتی است که به خاطر صفات و سلوک خود مورد توجه و تکریم قرار می‌گیرد. چنانچه این توجه و تکریم جنبه سیاسی داشته باشد می‌تواند به استقرار «سیادت کاریزمائی» منتهی گردد. مفهوم «کاریزما»، آنگونه که وبر آن را طرح می‌کند، شامل کلیه وجوه متفاوت «کاریزما» می‌شود.^{۴۰}

شخصیت کاریزمائی در اندیشه وبر نوعی اهمیت فلسفی نیز دارد. وبر معتقد است که چون دنیای معاصر غرب به علت وجود ژرفترین گرایش نهفته در آن، یعنی گرایش به عقل و منطق، به جانب استقرار دیوانسالاری در تمامی جوانب حیات اجتماعی پیش می‌رود، آزادی فردی و فکری در آن به مخاطره افتاده است، و در چنین شرایطی شاید رهبری کاریزمائی تنها نیروئی باشد که بتواند جامعه را به سوی رهائی

نویدبخشی که غایت تاریخ و مطلوب آمال انسان باشد، نیست. حتی برعکس، ابهام و اسارت حاصل از «عقلانیت» است که خود را به انسان مدرن تحمیل کرده است. پس، تعبیر ارزشی مقوله عقلانیت تعبیری وبری نیست. نکته آخر اینکه، به عقیده وبر تاریخ عقلانیت‌گرایی فرآیندی را نشان می‌دهد که به هیچ وجه خطوطی موازی در بخشهای مختلف زندگی را دنبال نمی‌کند. برای مثال، در کشوری چون انگلستان با وجود بالاترین درجه عقلانیت اقتصادی، عقلانی شدن قانون خصوصی در پائین‌ترین سطح ممکن باقی مانده است.^{۳۲}

بطور خلاصه می‌توان گفت که تعبیر وبر از «عقلانیت» سه بعد عمده دارد:

۱- «تعقلی شدن (Intellectualization) دنیا». این به معنی غلبه نگرش علمی بر معارف انسانی می‌باشد. به نظر وبر در روند تاریخ مدرن این نگرش بر کلیه حیطه‌های اندیشه و خلاقیت در غرب غلبه یافته است، حتی بر حیطه هنر.^{۳۳}

۲- ابزاری شدن (Instrumentalization) عقلانیت. یعنی رشد عقلانیت به معنای «حصول حساب شده هدفی معین از طریق استفاده از محاسبات». منظور وبر از این مفهوم این است که ملاحظات مربوط به چگونگی بکارگیری بهینه ابزار موجود در جهت رسیدن به اهداف مطلوب، وجه غالب در کنش افراد می‌باشد. مظاهر عینی این نوع عقلانیت را وبر در سرمایه‌داری مدرن و نهادهای بوروکراتیک می‌بیند.

۳- عقلانی شدن (Rationalization) اخلاق. یعنی رشد عقلانیت به معنی شکل‌گیری اخلاقیاتی که بطور سیستماتیک و غیر مبهم معطوف به اهداف ارزشی معینی است. این نوع کنش از نظر بکارگیری ابزار «عقلانی» است، اما از نظر اهداف «غیر عقلانی» می‌باشد.^{۳۴} نمونه بارز این نوع عقلانیت را می‌توان در «اخلاق پروتستانی» مشاهده کرد.

۲- «اخلاق پروتستانی» (Die Protestantische Ethic)

اخلاق پروتستانی دومین مبحث عمده وبر را تشکیل می‌دهد. برای وی اهمیت این مبحث، از جهت ارتباط تاریخی آن با سرمایه‌داری مدرن است. در یک بررسی تاریخی درباره ماهیت سرمایه‌داری مدرن، وبر به بحث در مورد ارتباط «اخلاق پروتستانی» و «روحیه سرمایه‌داری» می‌پردازد. در این زمینه، وی به فرآیند عقلانی شدن اخلاق پروتستانی در چارچوب تعالیم کالون (Calvin) اشاره می‌کند و تأثیر این اخلاق در شکل‌گیری روحیه سرمایه‌داری را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. به گفته وبر، گرچه علاقه به ثروت در بیشتر دورانها و مکانها وجود داشته، اما این به خودی خود با روحیه و کنش سرمایه‌دارانه، که شامل جهت‌گیری منظم و عقلانی در جهت کسب سود از طریق تبادل اقتصادی می‌باشد، یکسان نیست. به عبارت دیگر، وجه تمایز سرمایه‌داری مدرن درجه بالای عقلانیت آن است.^{۳۵} از سوی دیگر، به نظر وبر سرمایه‌داری مدرن ارتباط خاصی نیز با ریاضت پروتستانی دارد. چه، در چارچوب اعتقاد پروتستانیزم کالونی، لذت‌جویی از ثروت تقبیح شده است و پیرایشگران از مصرف، بخصوص مصارف تجملی منع شده‌اند.^{۳۶}

البته وبر به صراحت اشاره می‌کند که سرمایه‌داری مدرن صرفاً زائیده اخلاق پروتستانی نیست بلکه در کنار دیگر عوامل از اخلاق

در فرهنگ مدرن غرب بوده است. این روحیه از طریق پیوند زهد با عقلانیت، رشد سرمایه‌داری مدرن را ممکن ساخته است. و پر در تحلیل نقش تاریخی خوی عقلانی شده پروتستانیزم، عملاً نگرشی دیالکتیکی دارد. وی از یکسو به جمع دو ضد، یعنی عقلانیت صوری رفتار کالونیستها و ناعقلانیت مشیت‌گرای انگیزه آنها اشاره دارد، و از سوی دیگر، تاریخ سرمایه‌داری را مشتمل بر یک فرآیند دیالکتیکی می‌بیند که با تقبیح اخلاق پیش از پروتستانیزم شروع شده و پس از استقرار اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری زهدگرایانه سرانجام به سرمایه‌داری بوروکراتیک - مصرفی مدرن رسیده است.

۱- عقلانیت صوری و ناعقلانیت مشیتهی روحیه سرمایه‌داری

و بر با بکارگیری روش تفهیمی (Verstehende) به کشف منشأ اخلاق پروتستانی و تفسیر ماهیت آن می‌پردازد. به نظر وی اخلاق پروتستانی در سیر تکوین خود دچار پارادوکس بوده و به همین علت ماهیتی دیالکتیکی به خود گرفته است. به عقیده وی، اخلاق پروتستانی از یکسو متأثر از عقلانیت صوری** است و از سوی دیگر متأثر از باور پیرایشگران به اصل «مشیت». تأثیر عنصر عقلانیت را می‌توان در تلاش پیرایشگران در فعالیت اقتصادی سودآور متجلی دید و تأثیر عامل باور به مشیت را در نوع زندگی آنان. طبق اصل مشیت (Predestination) پیرایشگران بر این باور بودند که خداوند افراد خاصی را برای سعادت اخروی انتخاب کرده که نشانه منتخب بودن آنها سعادت و موفقیت در امور اقتصادی - دنیوی است. بنابراین، هر مؤمنی برای حصول اطمینان از «منتخب» بودن باید تمام تلاش خود را در جهت موفقیت در این امور به کار گیرد. چنین تلاشی در واقع اجابت اصل «تکلیف»، یعنی اصل دوم اخلاق پروتستانی، نیز بود.^{۴۴}

طبق اصل «تکلیف»، عالی‌ترین شکل تعهد اخلاقی انجام وظیفه در امور دنیوی است. یعنی اینکه هر فرد مؤمن بنا به سرنوشته خود تکلیفی از سوی خداوند بر دوش دارد که انجام آن از طریق زندگی روزمره صورت می‌پذیرد. در این چارچوب فکری اگر چه فایده «تکلیف» و بنابراین مطلوبیت آن در نزد خداوند، با موازین اخلاقی سنجیده می‌شود، معهداً مهمترین معیار، نفع شخصی است. توجیه عقلانی این نکته در نزد فرد پروتستان ریاضت‌گرا این است که اگر خداوند به یکی از مؤمنان شانس سود بردن را داده، حتماً قصدی داشته است. بنابراین مسیحی مؤمن باید با استفاده از این فرصت به تکلیف خود عمل کند.^{۴۵}

بدین ترتیب وقتی زهد در مصرف با اعتقاد به کار و تلاش بی‌وقفه، که مظهر و دلیل روشن «ایمان واقعی» است تلفیق گردد، تکاثر سرمایه حاصل می‌شود. بنابراین، چنین تکاثری از نظر هدف غیر «عقلانی» است، اگرچه ابزارهای آن به روش عقلانی انتخاب شده است.^{۴۶} به عبارت دیگر، آنچه در کردار اقتصادی پیرایشگری پروتستانی بعنوان «عقلانیت» شناخته شده است در حقیقت نمای بیرونی گرایشی نهانی است که ماهیتاً غیر عقلانی است. به گفته وبر، ایده «تکلیف» از نقطه نظر رضایت شخصی بسیار غیر عقلانی است، اما در عین حال یکی از عناصر اصلی فرهنگ سرمایه‌داری بوده است. بطور خلاصه، به نظر وبر، هدایتهای اخلاقی پیرایشگری پروتستانی به شکل‌گیری عقلانیت سرمایه‌داری ختم شده، ولی در نهایت آنچه در بطن چنین فرآیندی نهفته بوده غیر عقلانی بوده است.^{۴۷}

● به گفته تولستوی، «کشاورزی که در قدیم در رابطه‌ای ارگانیک با چرخه زندگی می‌زیست، پیرو اغناء شده از زندگی می‌مرد»، اما انسان متمدن، در جریان مداوم تعمیق فرهنگ، ممکن است خسته از زندگی بمیرد.

● از دید وبر، بوروکراسی جلوه گاه پیروزی «عقلانیت ابزاری» است. به نظر او، سایه افکندن بوروکراسی بر زندگی انسان امروزی به معنی سلب اختیار افراد در مورد سرنوشتشان است. بوروکراسی همچون «قفسی آهنین» که از آن گریزی نیست، انسان را در احاطه خود دارد.

راهبری کند.^{۴۱}

نظریه وجود تناوب تاریخی در ظهور و افول «کاریزما» از یکسو، و گسترش و از هم پاشیدن ساختارهای نهادی شده اجتماعی - سیاسی از سوی دیگر، نشانگر وجود نوعی «فلسفه تاریخ» در آراء وبر نیز می‌باشد. در اندیشه وبر، تناوب «روزمره شدن» (Routinization) و «کاریزمانی شدن» حیات سیاسی - اجتماعی به معنی وجود یک سیر مشخص و دائم در روند حیات تاریخی بشر است.^{۴۲}

بخش دوم

اندیشه انتقادی وبر

چهار پارادوکس مدرنیته

بر اساس آنچه گفته شد بدیهی به نظر می‌آید که دیدگاه وبر دیدگاهی هنجاری نیست و وی یک متفکر تجویزگر نیست. نقطه شروع وبر ملاکهای ارزشی نیست و او واقعیات اجتماعی - سیاسی را با چنین ملاکهایی محک نمی‌زند. در واقع دیدگاه وبر دیدگاهی است ماهیتاً انتقادی. چه، وی در پرتو عدم انطباق دستاوردهای جامعه مدرن با داعیه‌های مدرنیته به انتقاد از وضع حاصل از فرآیند بوروکراتیزه شدن و منظم شدن جامعه می‌پردازد.

هدف از این بخش تفحصی در ابعاد انتقادی اندیشه وبر است که در قالب چهار پارادوکس انجام خواهد گرفت. این چهار پارادوکس عبارت است از:

- الف - پارادوکس «عقلانیت» و «مشیت»؛ ب - پارادوکس «عقلانیت» و «دیسپلین»؛ ج - پارادوکس «لیبرالیسم» و «بوروکراسی»؛ د - پارادوکس «معرفت» و «معنا».

الف - پارادوکس عقلانیت و مشیت

به نظر وبر، عقلانی شدن خوی پروتستانی در عصر رفورماسیون زمینه‌ساز شکل‌گیری روحیه سرمایه‌داری و تقدس فعالیت اقتصادی

۲- روحیه سرمایه‌داری و سرمایه‌داری بوروکراتیک

تغییر تاریخی ماهیت سرمایه‌داری، بُعد دوم دیالکتیک و بر است. و بر این تغییر ماهیت را به دو شکل مورد بررسی قرار می‌دهد. اول، تغییر سرمایه‌داری زهدگرا به سرمایه‌داری بوروکراتیک؛ دوم، تغییر سرمایه‌داری ارزش-محور به سرمایه‌داری مبتدل. و بر معتقد است که نظام سرمایه‌داری، برخلاف شکل‌گیری اولیه آن، که مبتنی بر اصول مشیت و تکلیف و همچنین اراده پیرایشگران بود، در شکل امروزی خود مقید به شرایط تکنیکی و اقتصادی تولید ماشینی است و بنا به چنین ماهیتی احاطه تامی بر زندگی افراد دارد. به نظر و بر چنین تحولی نفی خصلت اولیه سرمایه‌داری است، چه، به تعبیر وی روحیه سرمایه‌داری حاصل ادای تکلیف از سوی پیرایشگران بوده است اما اکنون الزامات نظام سرمایه‌داری است که تعیین‌کننده روحیه و کنش افراد است. به قول و بر: «پیرایشگران کالونیست می‌خواستند تکلیفی را ادا کنند اما ما مجبور به اجابت آنیم.»^{۴۸}

بعد دوم دیالکتیک و بر، تغییر ماهیت جوهری-ارزشی سرمایه‌داری است. به نظر و بر، نظام سرمایه‌داری در ابتدا با تکیه بر روحیه سرمایه‌داری پروتستانی و خوی زهدگرای آنان رشد کرده، اما در مسیر زمان دچار تحول ماهوی شده و اکنون اثری از خصلت‌های اولیه در روحیه و کنش سرمایه‌داری معاصر وجود ندارد. به تعبیر و بر، سرمایه‌داری پروتستانی زهد مذهبی و دنیوی را با سودآوری اقتصادی همساز کرده بود اما امروزه سرمایه‌داری از توجیحات مذهبی خالی است و دمساز با امیال مبتدل شده است.^{۴۹} در تحلیل نهائی، و بر معتقد است که پروتستان‌های کالونی در پی آمال و غایات مذهبی خود، دست به ساختن دنیائی زدند که بشر امروز گرفتار آن است. از دید و بر، انسان عصر حاضر وارث میراثی است که حاصل پارادوکس عقلانیت و مشیت است؛ پارادوکسی که تجلیگاه تاریخی آن سرنوشت فاجعه‌آمیز عصری است که در آن «آزادی سلب شده» و «معنا از کف رفته» است. به نظر و بر پیرایشگران نمی‌توانستند این پارادوکس را ببینند زیرا می‌پنداشتند «علاقه و توجه به ثمرات دنیوی مانند ردائی است بر شانه‌های یک قدیس که در هر آن می‌توان آن را به دور افکند»، درحالی که سرنوشت حکم کرد که این «ردا» باید «آهنین» گردد.^{۵۰}

ب - پارادوکس عقلانیت و نظم

و بر جامعه مدرن را جامعه دیسپلینه می‌نامد. مفهوم «دیسپلین» در نزد و بر به معنی عادت شدن اطاعت بی‌چون و چرا برای عامه مردم می‌باشد.^{۵۱} به نظر وی در جامعه دیسپلینه، بوروکراسی از جایگاه و نقشی محوری برخوردار است. بوروکراتیزه شدن به نوبه خود فرایندی است که از طریق آن عقلانیت ابزاری در جامعه نهادینه می‌شود و خلافت و کنش فردی بطور جدی در آن محدود می‌گردد. همانگونه که گفته شد، به تعبیر و بر بوروکراسی شکل سازمانی اداره عقلانی امور است و به شکلهای مختلفی در طول تاریخ و در انواع تمدنها وجود داشته است. اما در هیچ دوره‌ای از تاریخ تاثیر آن بر حیات اجتماعی همچون دوران مدرن نبوده است.

نگرش انتقادی و بر در مورد بوروکراسی در مفهوم کلیدی «قفس آهنین» نیز متجلی است. در این ارتباط وی به «غیر شخصی شدن» بعنوان پیامد اصلی بوروکراتیزه شدن اشاره می‌کند و در اثر بزرگ خود «اقتصاد و جامعه» چنین می‌گوید:

هرچه بوروکراسی در نابودی عشق، تنفر و دیگر خصلت‌های شخصی و غیر عقلانی و عاطفی که فراسوی محاسبه قرار دارد موفق تر باشد، بیشتر پیش می‌رود.^{۵۲}

از دید و بر این پیشروی را می‌توان به وضوح در همه جوانب زندگی مدرن مشاهده کرد. به گفته وی در عصر مدرن «حاکم واقعی لزوماً بوروکراسی است.»^{۵۳} این، هم در مورد دولتهای نظامی و هم غیر آن صادق است. چنین حاکمیتی را در حیطه اقتصاد نیز می‌توان مشاهده کرد. برخلاف اقتصاد پیش - مدرن، که در آن پیشه‌ور و کشاورز و بازرگان نسبتاً مستقل بودند، در اقتصاد بوروکراتیزه شده مدرن، «کارگر مزدبگیر، کارمند فنی و اداری، کارکنان دولتی و سربازان» همگی وابسته به چارچوب سلسله مراتب اند، زیرا «ابزار لازم برای کسب یا گذراندن زندگی در دست کارآفرین یا حاکم است». چنین وابستگی به وضوح در مورد سربازان روسی و کارگران صنعتی صادق بوده است.

«سربازان روسی انتخاب دیگری نداشتند (جز جنگیدن) زیرا هم ابزار نابودی و هم وسائل ادامه حیات در کنترل افرادی بود که از آنها برای فرستادن اجباری سربازان به سنگرها استفاده کردند، درست همانگونه که صاحبان سرمایه‌دار ابزار تولید، کارگران را روانه کارخانه‌ها و معادن می‌کنند.»^{۵۴}

به گفته و بر، در حیطه سیاست نیز بوروکراتیزه شدن غلبه بارزی پیدا کرده است. برای مثال، احزاب سیاسی همانقدر تحت نفوذ قدرت بوروکراتیک هستند که کارگران در کارخانه و سربازان در جبهه جنگ. احزاب سیاسی چنان شکل سلسله مراتبی به خود گرفته‌اند که «حتی در احزاب بزرگ که دارای نظامنامه دموکراتیک هستند، رأی دهندگان و بیشتر اعضاء عادی در تعیین برنامه و انتخاب کاندیداها هیچ مشارکتی ندارند.»^{۵۵} در احزاب سیاسی، قدرت «عمدتاً در کارائی سازمانی بوروکراتها نهفته است.»^{۵۶}

چنین قدرتی به روشنی در واقعه‌ای به عظمت و ویرانگری جنگ اول جهانی نیز تجلی می‌یابد. این جنگ به معنی «پیروزی جهانی سازمان بوروکراتیک عقلانی، کارکردی و تخصصی بود.»^{۵۷} در مجموع می‌توان گفت که از دید و بر بوروکراسی تجلیگاه پیروزی «عقلانیت ابزاری» است. به نظر وی غلبه بوروکراسی بر زندگی انسان مدرن به معنی سلب اختیار افراد از سرنوشت خویش است. بوروکراسی همچون «قفس آهنینی» انسان را در احاطه خود دارد و انسان را از آن هیچ گریزی نیست.

ج - پارادوکس لیبرالیسم و بوروکراسی

و بر معتقد است که در چارچوب سرمایه‌داری صنعتی متأخر، مفهوم لیبرالی «تعیین سرنوشت فردی» کاملاً بی‌معنی شده است. وی لبه تیز نقد خود را متوجه لیبرالیسم سیاسی آخر قرن ۱۹ می‌کند و می‌گوید امید

گرچه تعقلی شدن، تاریخ چند هزار ساله دارد، معهذ لازم است که به معنای امروزی آن توجه شود. مفهوم امروزی تعقلی شدن بیش از هر چیز در مقوله «پیشرفت علمی» متجلی است. اما نکته این است که انسان مدرن لزوماً معرفت بیشتری در مورد جریان پیرامون خود، در مقایسه با انسان بدوی، ندارد. فرآیند فزاینده تعقلی شدن و عقلانی شدن ضرورتاً نمایانگر معرفت بیشتر و جامع تر در مورد شرایطی که در آن زندگی می کنیم نیست. تنها، تفاوت در این است که ما باور داریم هر لحظه که اراده کنیم می توانیم دانستنی را که نیاز داریم کسب کنیم. منتهی پرسش این است که آیا این نکته در مورد «معنای» زندگی هم صادق است؟ به تعبیر تولستوی، «کشاورزی که در قدیم در یک رابطه ارگانیک با چرخه زندگی می زیست پیر و اغناء شده از زندگی می مرد». اما انسان متمدن در روند مداوم تعمیق فرهنگ از طریق ایده و معارف، ممکن است خسته از زندگی بمیرد.^{۵۹} بطور خلاصه، انسان مدرن از demystification (اسطوره زدائی) به disenchantment (وازدگی - سرخوردگی) رسیده است.

خلاصه

ماکس وبر اندیشمندی است صاحب مکتب که با بهره گیری از مکاتب فکری روز آلمان به ارائه نظریاتی درباره شیوه شناخت پدیده های اجتماعی و فرآیندهای تاریخی می پردازد. در چارچوب نظرات وبر، رابطه ای ارگانیک بین متدلوژی و اندیشه اجتماعی از یکسو، و بین عناصر تشکیل دهنده اندیشه اجتماعی از سوی دیگر، وجود دارد. وبر با تکیه بر روش تفهیمی - تفسیری به بحث در مورد روحیه سرمایه داری می پردازد و کنش انسانی - تاریخی پیرایشگران پروتستان را «درك و تفسیر» می کند. وی با استفاده از همین روش، به بررسی ماهیت «کاریزما» و نقش آن در تاریخ می پردازد.

وبر در تدوین اندیشه اجتماعی خود، به بررسی ماهیت مقولاتی چون «عقلانی شدن»، «اخلاق پروتستانی»، «بوروکراتیزه شدن» و «کاریزما» می پردازد و ارتباط ارگانیک میان آنها را نشان می دهد. شناخت وی از سیر تحولات جامعه غرب از قرون میانه تا عصر مدرن حاصل بکارگیری روش تفسیری و نگرش ارگانیک وی است. وبر به «عقلانی شدن» و «اخلاق پروتستانی» بعنوان فرآیندهایی فرهنگی - تاریخی می نگرند که ویژگی آنها شیوه خاص نگرستن به امور، و حاصل آنها شکل گیری سازمانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوروکراتیک مدرن است. گرچه وبر فیلسوف به معنای اعم کلمه نیست، اما قطعاً با تدوین مبانی متدلوژیک و نظری خاص خود امکان شناخت ماهیت و تفسیر تجلیات پدیده های اجتماعی - تاریخی را فراهم آورده است.

مرگ زودرس وبر، فرصت بازبینی آثارش و پاسخ گوئی به انتقادات دیگران را از او گرفت. زبان و بیان ثقیل و بعضاً منحصر بفرد وی نیز اظهار نظر قطعی در مورد نظریاتش را در مواردی ناممکن نموده است. برخی از صاحب نظران هم با اشاعه برداشتهای خاصی از افکار وی کار را بر دیگران سخت تر کرده اند.

قریب به سه ربع قرن از مرگ وبر می گذرد، ولی هیچ مکتب یا حرکتی که نام وی را با خود داشته باشد، تاکنون رخ ننموده است. معهذاً

● تغییر تاریخی ماهیت سرمایه داری، یکی از ابعاد دیالکتیک وبر است. او این تغییر ماهیت را به دو صورت مورد بررسی قرار می دهد: نخست، تغییر یافتن سرمایه داری زهدگرا به سرمایه داری بوروکراتیک؛ دوم، مبدل شدن سرمایه داری ارزش - محور به سرمایه داری مبتذل.

● سرمایه داری پروتستانی، زهد مذهبی و دنیوی را با سودآوری اقتصادی همساز کرده بود، اما امروزه سرمایه داری خالی از توجیحات مذهبی و همساز با امیال مبتذل است.

گسترش حق رأی، به عنوان ابزار و تجلیگاه حاکمیت مردم، امیدی واهی است. توسعه نظامهای حزبی، غیر واقعی بودن دیدگاه کلاسیک پارلمانتاریسم لیبرالی را ثابت کرده است. به عبارت دیگر، نظامهای بوروکراتیزه شده حزبی، که منافعی غیر از منافع توده های مردم دارند، نظامهای پارلمانتاریستی را تحت الشعاع قرار داده اند. به نظر وبر، با ظهور سرمایه داری متأخر تغییرات بنیادینی در ماهیت فرآیند تصمیم گیری سیاسی در جوامع لیبرالی به وقوع پیوسته که دال بر غیر واقعی بودن اصول فکری لیبرالیسم است. به گفته وی بسیار ساده لوحانه است که در بر تو چنین واقعیاتی باور کنیم که مردم بطور اعم در موقعیتی قرار دارند که سرنوشت سیاسی خود را از طریق انتخابات آزاد تعیین کنند. حداکثر چیزی که از طریق انتخابات در دموکراسی های لیبرال ممکن است، انتخاب رهبران است. این رهبران، گرچه منتخب مردم هستند، اما ضرورتاً برای آنها نیستند. بنابراین سئوالی که مطرح می شود این است که با توجه به روند مسلط بوروکراتیزه شدن، آزادی عمل فردی چگونه می تواند وجود داشته باشد. بنابراین باید نسبت به این خطر که دولتهای مدرن غربی و دموکراسی های توده ای مبدل به جوامع ایستایی شوند که تکنوکراتها بر آنها حکمرانی کنند و پویایی اجتماعی - سیاسی آنها نابود گردد، هشیار بود.^{۵۸}

د - پارادوکس «معرفت» و «معنا»

در یک بررسی انتقادی درباره نقش علم جدید در زندگی انسان مدرن، وبر به این نتیجه می رسد که با ظهور دیدگاه عقلانی - علمی، به تدریج جهان بینی مذهبی - اخلاقی حوزه اجتماعی را ترك کرده و در حوزه خصوصی گوشه عزلت گزیده است. علم و عقلانیت، با کنار زدن مذهب، مدعی رهبری بشریت شدند اما در عمل، به قول تولستوی، قادر نبوده اند به این سئوال که «چه باید کرد و چگونه باید زیست؟» پاسخ دهند. به عقیده وبر با غلبه دیدگاه علمی - عقلانی، انسان مدرن گرفتار یک بحران وجودی شده که نتیجه فرآیند فزاینده «اسطوره زدائی» در فرهنگ و جهان بینی مدرن بوده است. اسطوره زدائی در عصر مدرن در نهایت انسان را به وازدگی یا سرخوردگی روحی - اجتماعی کشانده است. «اسطوره زدائی» به نوبه خود محصول «فرآیند تعقلی شدن» است.

بهرتر درك كند. بعنوان يك اندیشمند اجتماعی، وی با تلخکامی خاصی به چشم انداز جامعه مدرن چشم دوخته بود. اسارت انسان در «قفس آهنین» سازمانهای بوروکراتیک مدرن، و همچنین «سرخوردگی» انسان در فضای خالی از باورهای اغناء کننده جامعه مدرن عمیقاً افکار و برپرا به خود مشغول کرده بود. اکنون نیز که همه جا سخن از «فرا-مدرنیته» است نام و بر در کنار نیچه جلب توجه می کند.

شک نیست که پرداختن به اندیشه‌های و بر نیازمند مجالی بیشتر و بضاعتی افزونتر است. امید که این مختصر، گامی باشد برای بهره‌گیری بهتر از ظرافتها و ابعاد گسترده افکار و بر درباره زوایای تاریک و روشن جامعه و انسان «مدرن».

مسائلی چون بوروکراسی، مشروعیت، قدرت و دیسپلین، که از مباحث محوری و بر بوده، امروزه مجدداً در چارچوب مباحث فرا-مدرنیته مورد بحث جدی قرار گرفته است. و بر نه يك ایدئولوگ بود و نه فقط يك جامعه‌شناس. او تلاش خود را مصروف شناخت تاریخی جامعه «مدرن» نمود و در این ارتباط به مطالعه دقیق رابطه باورهای فرهنگی - مذهبی از یکسو، و تحولات اقتصادی - اجتماعی از سوی دیگر، پرداخت. و بر اندیشمندی است که داعیه مدرنیته را محصور در حصارهای خود ساخته آن می بیند و به همین اعتبار اندیشمندی انتقادی است. وی چشم به لحظه‌های تاریک سرنوشت انسان مدرن دوخته تا آنها را با به خدمت گرفتن ابزار نوین نظریه‌سازی اجتماعی

پانویسها:

- علمی، تهران، ۱۳۶۸، ص. ۳۰۶.
22. Abram, p. 79.
 23. Max Weber, **From Max Weber**, ed. Gerth & Mills, Macmillan London, 1948.
 24. Mommsen, p. 124.
 25. Copleston, p. 140.
 26. Weber, M. **Economy and Society**. Trans. G. Roth & C. Wittich, University of California Press, p. 18.
 27. Weber. **The Protestant Ethic**, pp. 182-183.
 ۲۸. کوزر، ص. ۳۱۹.
 ۲۹. همان، ص. ۳۰۲-۳۰۹.
 30. Weber, **The Protestant Ethic**, p. 26.
 31. Giddens, p. 34.
 32. Ibid, p. 77.
 33. Ibid.
 34. Weber, **From Max Weber**, p. 56.
 - همچنین، آرون. ص. ۲۱ جلد دوم. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۳.
 35. Weber, **The Protestant Ethic**, p. 65.
 36. Ibid, 168.
 37. Ibid, 181.
 ۳۸. ماکس وبر، دانشمند و سیاستمدار، ترجمه ا. نقیب‌زاده. انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۲۲.
 39. Albrow, **Bureaucracy**, Macmillan, London 1989, p. 87.
 40. Weber, M. **Economy and Society**. Trans. G. Roth & C. Wittich, University of California Press, p. 875.
 ۴۱. هیوز، ص. ۲۵۲.
 42. Weber, **From Max Weber**, p. 54.
 43. Max Weber, **Economy and Society**, p. 4.
 44. Max Weber, **The Protestant Ethic**, p. 2.
 45. Ibid, p. 162.
 46. Ibid, p. 65.
 47. Ibid, p. 68.
 48. Ibid, p. 185.
 49. Ibid, p. 182.
 50. Ibid.
 - و بر در اینجا اشاره به گفته ریچارد باکستر (۱۶۹۱-۱۶۱۵) واعظ معروف کالونی - انگلیسی و صاحب کتاب **A Holy Commonwealth** دارد. باکستر این کتاب را در دوران جنگهای داخلی انگلیس نوشت.
 51. Max Weber, **The Theory of Social & Economic Organization**, p. 153.
 52. Weber, **Economy and Society**, p. 857.
 53. Ibid.
 54. Ibid. Vol. II. p. 1394.
 55. Ibid.
 56. Ibid, p. 1396.
 57. Ibid, p. 1399.
 58. Ibid, p. 1400.
 59. Max Weber. **From Max Weber**, p. 140.

* و بر در متن کتاب «اقتصاد و جامعه». در مقابل «نوع خالص» (Reinen Typus)، «نوع انتزاعی» (Idealtypus) را درون پرانتز نوشته است. پس از وی، مفسران عموماً از «نوع انتزاعی» استفاده کرده‌اند. در متون فارسی نیز از «نوع آرمانی» به جای Idealtypus استفاده شده است، که ترجمه مناسبی به نظر نمی‌آید.

** از نظر و بر عقلانیت را می‌توان به دو نوع «نوع خالص»، یعنی عقلانیت هدفمند (Zwekrational) و عقلانیت «ارزش محور» (Wertrational) تقسیم کرد. (۴۳) عقلانیت هدفمند (صوری - ابزاری) بیانگر بکارگیری مناسب‌ترین وسیله برای کسب مطلوب‌ترین هدف است. عقلانیت ارزشی، از طرف دیگر، عقلانیتی است که معطوف به ارزشهای غائی معینی است.

۱. در این ارتباط برای نمونه نگاه کنید به:

- H. Stewart Hughes, **Consciousness and Society**, Vintage Books, 1977. pp. 288,334.
- Max Weber, **From Max Weber**, ed. Gerth & C.W. Mills, Macmillan, London, 1948, pp. 71-72.
2. Stanislov Andereski. **Max Weber, Insights & Errors**, RKP, Boston 1984.
- Wolfgang Mommsen. **The Political and Social Theory of Max Weber**.
3. Ibid.
4. Ibid, p.5.
5. Ibid, p. 194.
6. Fredrick Copleston. **A History of Philosophy**. Anchor, N.Y 1978. Vol 7. pp. p. II. 140-147.
۷. استوارت هیوز، آگاهی و جامعه. ترجمه عزت‌الله فولادوند، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۶۷-۱۶۵.
8. Antny Giddens. **Politics and Sociology in the Thought of Max Weber** 5th ed. Macmillan, London. 1988.
9. Copleston, p. 139.
۱۰. هیوز، ص. ۱۷۲.
۱۱. همان، ص. ۲۶۱-۲۶۰.
۱۲. همان، ص. ۲۶۹.
۱۳. همان، ص. ۲۷۰.
۱۴. همان، ص. ۲۷۲.
۱۵. همان، ص. ۲۷۶.
16. Copleston, p. 145.
17. Max Weber, **The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism**, Macmillan, London, 1930.
۱۸. هیوز، ص. ۲۷۶.
19. Max Weber, **The Theory of Social and Economic Organization**, Trans. A. M. Henderson & T. Parsons, Free Press, 1974. p. 99.
20. Philip Abram, **Historical Sociology**, Macmillan, London 1988, p. 79.
۲۱. لوئیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه م. ثلاثی، انتشارات